



A Study of Ṭabāṭabā'ī's Criticisms of Mūllā Ṣadrā's View on "Definition of an Object by Differentia"

Mohammad Hosseinzadeh 

Assistant Professor of Iranian Institute of Philosophy, Tehran, Iran. E-mail: hosseinzadeh@irip.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article
(P 73-90)

Article history:

Received:
19 February 2022

Received in revised form:
7 April 2022

Accepted:
11 April 2022

Published online:
28 January 2022

ABSTRACT

One of Mūllā Ṣadrā's logical innovations based on the theory of the primacy of existence is that "the definition of an object is unique to its recent differentia". Mūllā Ṣadrā believes that in order to achieve true unity in composite quiddity, it is necessary to gather all the previous genuses and differentias in existence or in the same recent Form and differentia; in other words, in the recent Form and differentia, they are merged and depreciated. One of the consequences of such an attitude towards the recent Form and differentia - as the provider of the true unity of the composite quiddity - is that the previous materials and genuses are integrated in a simple way in the recent chapter, but each one, in a detailed way (that is, with actualities multiple) are not the constituents of the compound object and are considered outside of its truth. The inevitable result of the above point is that the inclusion of previous genuses and differentias in the definition of quiddity is not as an intrinsic component of that, but as equipment or branches of quiddity. Ṭabāṭabā'ī, as one of the most important commentators on Mūllā Ṣadrā's view, did not accept this view and proposed three objections to it: 1) it is not appropriate to be content with the differentia alone; while the "definition" must be detailed 2) the exclusion of previous genuses and differentias from the truth of the object requires a revolution in essence 3) The exclusion of the genuses and differentias from the truth of the object is in conflict with "dress after dress" in the substantial motion. This article, after a brief reference to Mūllā Ṣadrā's view on the uniqueness of the definition of an object through its recent differentia, presents Ṭabāṭabā'ī's threefold criticisms with a critical attitude. Examination of these three criticisms led to the conclusion that none of Ṭabāṭabā'ī's criticisms is correct and that Mūllā Ṣadrā's intention is to exclude the genuses and differentias present in the detailed order, not the genuses and differentias mentioned in the brief and simple order of the recent differentia. Also, during the study and response to Ṭabāṭabā'ī's criticisms, some of the hidden dimensions of Mūllā Ṣadrā's view, such as the affirmative actuality of the genuses and the previous differentias.

Keywords: Definition; Genus; Recent Differentia; Mūllā Ṣadrā; Ṭabāṭabā'ī.

Cite this article: Hosseinzadeh, Mohammad (2022), "A Study of Ṭabāṭabā'ī's Criticisms of Mūllā Ṣadrā's View on Limit Definition of an Object by Differentia", *FALSAFEH*, Vol: 20, Issue:2, Ser. N: 39,73-90,

<https://doi.org/10.22059/jop.2022.339290.1006702>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://jop.ut.ac.ir/>

بررسی انتقادهای علامه طباطبایی به دیدگاه ملاصدرا درباره «تعریف حدی شیء به وسیله فصل»

محمد حسین زاده

استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ایران. رایانامه: hosseinzadeh@irip.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی (ص ۷۳-۹۰)</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۲ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۱/۸</p>	<p>یکی از نوآوری‌های منطقی ملاصدرا بر اساس نظریه اصالت وجود، این است که «تعریف حدی شیء منحصر در فصل اخیر آن است» که البته این فصل، نحوه وجود خاص آن شیء است و همه اجناس و فصول پیشین را به نحو بساطت و اجمال دربر دارد. علامه طباطبایی به عنوان یکی از مهم‌ترین شارحان ملاصدرا این دیدگاه او را نپذیرفته و سه اشکال را نسبت به آن مطرح کرده است: (۱) اکتفا به فصل با مقام تفصیل حد مناسب نیست (۲) خارج بودن جنس‌ها و فصل‌های پیشین از حقیقت شیء مستلزم انقلاب در ذات و ذاتیات شیء است (۳) خارج بودن جنس‌ها و فصل‌های پیشین از حقیقت شیء با «لبس بعد از لبس» در حرکت جوهری منافات دارد. این مقاله پس از اشاره مختصر به دیدگاه ملاصدرا درباره انحصار تعریف حدی شیء به فصل اخیر، انتقادهای سه‌گانه علامه طباطبایی را با نگرشی انتقادی بررسی کرده است. بررسی این انتقادهای سه‌گانه به این نتیجه منتهی شد که هیچ‌یک از اشکال‌های علامه طباطبایی به دیدگاه ملاصدرا وارد نیست و مقصود ملاصدرا از خارج بودن اجناس و فصول پیشین از ماهیت شیء، خارج بودن اجناس و فصول حاضر در مرتبه تفصیل است، نه اجناس و فصول مندمج در مرتبه اجمال و بساطت فصل اخیر. همچنین در خلال بررسی و پاسخ‌گویی به انتقادهای علامه طباطبایی، برخی از ابعاد پنهان دیدگاه ملاصدرا نظیر فعلیت ثبوتی اجناس و فصول پیشین - در مقابل فعلیت وجودی آنها - روشن شد.</p> <p>کلیدواژه‌ها: تعریف حدی، جنس، فصل اخیر، ملاصدرا، علامه طباطبایی.</p>

استناد: حسین‌زاده، محمد (۲۰۲۲)، «بررسی انتقادهای علامه طباطبایی به دیدگاه ملاصدرا درباره تعریف حدی شیء به وسیله فصل»، *فلسفه*، دوره ۲۰، ش ۲، پیاپی ۳۹، ۷۳-۹۰. <https://doi.org/10.22059/jop.2022.339290.1006702>



۱. مقدمه

نظریه اصالت وجود و فروع برآمده از آن، در فلسفه ملاصدرا به رویکرد متفاوتی انجامیده است که در آن فصل اخیر تأمین کننده وحدت حقیقی ماهیت مرکب است و مواد و اجناس پیشین را به نحو بساطت و اجمال در خود گنجانده است. بر همین اساس، ملاصدرا اظهار داشته است که حد حقیقی ماهیت صرفاً فصل اخیر آن است و هر یک از اجناس و فصول پیشین به نحو تفصیلی با فعلیت‌های متعدد، آن گونه که جمهور حکما در ترکیب انضمامی ترسیم کرده‌اند، مقوم شیء نیستند و خارج از حقیقت آن قرار دارند؛ در نتیجه، ذکر اجناس و فصول پیشین در تعریف حدی از باب زیادی حد بر محدود است.^۱ برخی از شارحان و مفسران دیدگاه صدرا دیدگاه او درباره منحصر بودن تعریف حدی اشیا به تعریف از طریق فصل اخیر و خارج بودن اجناس و فصول پیشین از تعریف حدی را نپذیرفته و نقدهایی نسبت آن مطرح کرده‌اند؛ علامه طباطبایی از جمله مهم‌ترین آنها است. از آن جا که این دیدگاه صدرا از جمله نوآوری‌های مهم منطقی او بر پایه نظریه اصالت وجود است، و در پژوهش‌های انجام شده نقدهای علامه طباطبایی به دیدگاه ملاصدرا بررسی نشده است، واکاوی این انتقادات و مشخص کردن صحت و سقم آنها نقش مهمی در تبیین این نوآوری صدرالمتهلین دارد. در مقاله حاضر نقدهای علامه طباطبایی بر دیدگاه صدرالمتهلین تبیین و بررسی خواهد شد. در ادامه این بررسی، توضیحات تکمیلی و نیز پاسخ‌های برخی شاگردان علامه طباطبایی نسبت به انتقادهای او نیز مطرح خواهد شد تا از این طریق دیدگاه علامه به گونه‌ای مضاعف تحلیل شود و امتداد انتقادات او در اندیشه شارحان او نیز مشخص گردد.

۲. دیدگاه ملاصدرا درباره تعریف حدی

در نظر جمهور حکما، ماهیت‌های مرکب، از مقوم‌های مادی و صوری و در لحاظی دیگر از مقوم‌های جنسی و فصلی متعدد تشکیل شده‌اند که هر کدام قوام‌بخش ماهیت‌اند و میان آنها یک رابطه طولی برقرار است؛ مثلاً ماهیت انسان به لحاظ اجزای خارجی به ترتیب به وسیله «صورت جسم طبیعی» (صورت جسمیه)، «صورت نباتی»، «صورت حیوانی» و «نفس ناطقه» یا همان «صورت انسانی» قوام یافته است. در تعریف حدی و به لحاظ اجزای ذهنی نیز مقومات انسان به ترتیب عبارتند از: «جوهر» به عنوان جنس بعید، «جسم» و «نامی» به عنوان جنس متوسط، «حساس متحرک بالاراده» به عنوان جنس قریب و «ناطق» به عنوان فصل. به تعبیر دیگر «جسم» و «نامی» و «حساس متحرک بالاراده» فصل بعید انسان و «ناطق» فصل اخیر آن به حساب می‌آیند. هر یک از این فصول یا صورت‌های قریب و بعید، فعلیتی در قبال فعلیت‌های دیگر دارند؛ البته، همان طور که ملاصدرا از قول جمهور حکما بیان کرده است، این فعلیت‌ها در طول یکدیگر قرار دارند (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۴۸/۲).

۱. توضیح این مطلب در بند (۲) خواهد آمد.

در نقطه مقابل، ملاصدرا بر این باور است که حد حقیقی ماهیت صرفاً فصل اخیر آن است و هر یک از اجناس و فصول پیشین به نحو تفصیلی، یعنی با فعلیت‌های متعدد، آن گونه که جمهور حکما در ترکیب انضمامی ترسیم کرده‌اند، مقوم شیء نیستند و خارج از حقیقت آن قرار دارند. توضیح مطلب این‌که در نگرش صدرا صورت و فصل اخیر یک حقیقت وجودی است و از سنخ جنس‌های ماهوی پیشین کاملاً متفاوت است: «به درستی که حقیقت فصل و ذات آن، جز «وجود خاص» ماهیت، یا همان شخص حقیقی، نیست» (همان: ۳۶). صورتی که محاذی فصل است، همان وجود است و ماهیت از نظر حد و مفهوم خارج از وجود قرار دارد، [اما] در [مقام] تحقق با وجود متحد است (همان: ۲۹۹/۵).

بر این اساس، او معتقد است برای دستیابی به وحدت حقیقی در ماهیت‌های مرکب، لازم است تا همه ماده‌ها و جنس‌های پیشین ماهیت در وجود متحصّل یا همان صورت و فصل اخیر جمع شوند و به تعبیر دیگر در صورت و فصل اخیر مندمج و مستهلک (فانی) باشند.^۲ یکی از پیامدهای چنین نگرشی به صورت و فصل اخیر، به عنوان تأمین کننده وحدت حقیقی ماهیت مرکب، این است که مواد و اجناس پیشین به نحو بساطت و اجمال در فصل اخیر مندمج‌اند، اما هر کدام به نحو بالفعل و تفصیلی با فعلیت‌های متعدد و متکثر وجودی - آن گونه که جمهور حکما در ترکیب انضمامی ترسیم کرده‌اند - مقوم شیء مرکب نیستند و خارج از حقیقت آن محسوب می‌شوند:

در نزد ما دیدگاه مختار [...] این است که در امور مرکب تنها یک شیء مقوم است و آن همان صورت [اخیر] است و باقی [صورت‌ها] به منزله فروع و قوا و شرایط حدوث آن [صورت] هستند [...] صورت [عناصر] بسیط، مقوم [عناصر] بسیط هستند، اما با این‌که در حفظ کیفیت مزاج مورد نیازند، خارج از حقیقت موالید معدنی و نباتی و حیوانی قرار دارند. همچنین صورت نباتی، مقوم نبات است، اما قوای نباتی خادم نفس حیوانی و از فروع آن هستند و [با این‌که] شرط وجود حیوان هستند، اما مقوم داخلی آن نیستند و خارج از حقیقت نفس [حیوانی] قرار دارند [...] (همان: ۲۴۸-۲۴۹/۲).

نتیجه اجتناب‌ناپذیر مطلب فوق این است که ذکر معانی جنسی و فصلی به عنوان جنس و فصل و به نحو تفصیلی و انضمامی، چنان‌که جمهور حکما بدان قائل بودند، در تعریف ماهیات، به عنوان

۲. «و اعلم أنّ الوجود هو الأصل في تحقق المعاني و المفهومات، و هو - كما علمت - يكون متفاوتاً بالأشد و الأضعف و الأكمل و الأنقص؛ و كلّ ما هو أشد و أقوى فهو أكثر حیطة بالمعاني و أكثر آثاراً في الخارج [...] فصورة الحيوانية التي هي وجودها بالفعل يصدر عنها جميع ما كانت صادرة من الجسميّة الطبيعيّة و الأجسام الجمادية و الأجسام النباتية، لكن وجودها أكمل و أقوى من وجودات تلك الأجسام و صورها و موادها؛ فهي بوحدتها ممّا يصدق عليه معاني تلك الفصول و الأجناس و ترتب عليه الآثار المترتبة عليها متفرقة. فهذا سرّ اتحاد معنى الفصل و معنى الجنس في الوجود لأنّ وجود الفصل هو بعينه وجود الجنس؛ و كذا وجود النوع الأخص و صورة فصله القريب هو بعينه وجود الأجناس و الفصول البعيدة و القريبة التي فوقه في العموم (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۹۱۰/۲).

مقوم ذاتی نیست، بلکه از باب ذکر معادات یا فروع و به نحو زیادی حد بر محدود است: «تحصل هر ماهیت مرکب نوعی تنها به وسیله فصل اخیر آن است و باقی فصل های بعید و جنس های آن شرایط و اسباب خارجی برای وجود آن نوع هستند و [در تعریف حدی نوع] صرفاً در حد از این جهت که حد است قرار می گیرند، نه در محدود» (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۳۸۲-۳۸۳).

از نتایج دیگر مطلب فوق این است که «حد حقیقی ماهیت، صرفاً فصل اخیر آن است که به نحو بساطت و اجمال، مشتمل بر معانی جنسی و فصلی پیشین است و به نحو تضمنی بر آنها دلالت دارد» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۵/۲). بنابراین اجناس و فصول پیشین به عنوان اجزای حد ماهوی در فصل اخیر وجود جمعی دارند و آنچه که به عنوان جنس و فصل ماهیت های مرکب در تعریف ذکر می شود، صرفاً در مرتبه «اجمال» به نحو «ترکیب اتحادی» «حد تام» است، نه در مرتبه تفصیل و انضمام؛ زیرا در مرتبه تفصیل آنچه که جمهور جنس و فصل می خوانند، در حقیقت، جنس و فصل نیست و در ماهیت شیء دخالت ندارد:

وجود جوهری، استحاله ذاتی را می پذیرد و ثابت شد که اجزای حرکت واحد متصل و حدود آنها به نحو بالفعل و ممتاز از یکدیگر موجود نیستند، بلکه همه آنها به وجود واحد موجودند. بنابراین هیچ یک از آن ماهیت ها که به ازای آن مراتب وجودی هستند به وجود آن [مرتبه] به نحو تفصیلی موجود نیستند، بلکه وجود اجمالی دارند، آن چنان که اجزای حد چنین هستند (همان: ۱۸۶/۹).

۳. انتقادهای علامه طباطبایی به دیدگاه ملاصدرا

علامه طباطبایی در مواضعی که ملاصدرا دیدگاه خود را بیان کرده است، از طریق چند تعلیقه مخالفت خود را با دیدگاه صدرالمآلهین بیان کرده است. در مجموع می توان سه اشکال را از عبارت های علامه طباطبایی به دست آورد.

۳-۱. اشکال اول: اکتفا به فصل با مقام تفصیل حد مناسب نیست

از نظر علامه طباطبایی، برای تعریف حدی شیء، اکتفا کردن به ذکر فصل جایز نیست؛ زیرا «حد» مقام تفصیل ذاتیات شیء است، نه مجرد تضمن و جامعیت نسبت به کمالات شیء؛ بنابراین صرف این که همه اجناس و فصول پیشین به نحو اعلی و اشرف و بسیط الحقیقه در فصل گنجانده شده است، مجوز اکتفا به فصل در مقام تعریف حدی شیء نیست (همان: ۳۵/۲، تعلیقه طباطبایی). جوادی آملی پس از بیان مقصود ملاصدرا از تعریف به وسیله فصل، در نهایت این اشکال علامه طباطبایی را پذیرفته است.^۳

۳. او در تحلیل اشکال علامه طباطبایی می نویسد: «اشکال علامه طباطبایی (رحمه الله) در صورتی وارد است که مراد از تحدید به فصل، حد تام باشد و لیکن اگر مراد آنها حد ناقص باشد، اشکال وارد نیست؛ زیرا فصل تنها را در حد ناقص می توان ذکر کرد و حال آن که جنس تنها برای حد ناقص نیز کفایت نمی کند. البته اگر مراد قدا حد ناقص باشد این گفتار منحصر به آنها نبوده و متأخرین نیز آن را قبول دارند و علاوه بر این اگر مراد حد ناقص باشد، استفاده از فصل در حد ناقص شاهد بر متضمن بودن فصل نسبت به همه حقیقت نوع نیست» (جوادی آملی، ۱۳۷۶: ۲۰۹/۲-۲۱۰). البته این سخن جوادی آملی که «جنس تنها برای حد

بررسی اشکال اول

اگرچه ملاصدرا در موارد متعدد بیان کرده است که «حد» مقام تفصیل معانی ذاتی است (برای نمونه ← ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۸/۲-۲۹؛ همان، ۲۴۳/۶؛ ۱۳۸۲: ۹۵۱/۲-۹۵۲؛ ۱۳۷۸: ۳۵۰)، اما بررسی زمینه و بافت عبارت‌های او و نیز قرائنی که در ادامه خواهد آمد به خوبی نشان می‌دهد که ملاصدرا در هیچ‌یک از آنها در مقام بیان حصر «حد» در «مقام تفصیل» و لزوم «تفصیل‌یافتگی حد» به عنوان یک قاعده ضروری برای تعریف حدی نیست. منطق دانان صاحب نظر نظیر ابن سینا نیز «تفصیل‌یافتگی» را به عنوان یکی از شروط تعریف حدی قرار نداده‌اند. از نظر ابن سینا و پیروانش تمام آن چه در حد معتبر است «بیان ترتیبی مقومات جنسی و فصلی مطابق با ترتیب نفس‌الامری ماده و صورت» است، به نحوی که به تصور کنه شیء بیانجامد (← ابن سینا، ۱۳۸۱: ۶۳)؛ در صورتی که این شرایط رعایت شود، حد تام شکل می‌گیرد و دیگر نیازی به رعایت شروطی نظیر «اجمال و تفصیل» نیست. بحث «ایجاز و اطناب حد»، که در مطالب منطق دانان مسلمان آمده است، عبارت دیگری از بحث «اجمال و تفصیل حد» یا با آن مرتبط است.^۴ تبیین دیدگاه ابن سینا در مسئله «ایجاز و اطناب» و به تبع آن مسئله «اجمال و تفصیل» و نحوه مواجهه صدرا با آن علاوه بر آن که صحت و سقم اشکال علامه طباطبایی را مشخص می‌کند، به روشن شدن جنبه‌های دیگری از دیدگاه ملاصدرا می‌انجامد. ابن سینا در اشارات فصلی را با عنوان «وهم و تنبیه» برای ابطال این وهم که قید «ایجاز» در تعریف حد معتبر است و نیز تنبیه بر این مطلب که «چیزی جز ذکر همه مقومات و رعایت ترتیب میان آنها در حد معتبر نیست» اختصاص داده است. او می‌نویسد:

حد شیء تنها یک عبارت است و آن عبارتی است که همه مقومات شیء را به ترتیب در بر داشته باشد و ممکن نیست [حد] مختصر تر و یا طولانی تر شود؛ زیرا قرار دادن جنس قریب [ما را] از برشمردن تک تک مقومات مشترک بی‌نیاز می‌سازد؛ زیرا نام جنس [قریب] به نحو تضمینی بر همه آنها دلالت می‌کند؛ سپس تعریف حدی با آوردن فصل‌ها به تمامیت می‌رسد ... اگر شخصی از روی عمد یا سهو یا نسیان نام جنس را نیاورد و به جای آن حد جنس را قرار دهد، [در مورد او] چنین

ناقص نیز کفایت نمی‌کند» قابل نقد است؛ زیرا همان‌طور که ملاصدرا در تعلیقه بر عبارتی از حکمة الإشراف بیان کرده و آن را به فارابی نیز نسبت داده است، می‌توان با ذکر جنس به تنهایی هم حد ناقص شیء را بیان کرد: «قد شرط بعضهم شرطاً آخر و هو أن يكون بالمساوي في الصدق. وإنما ترك المصنّف هذا، لأنه ليس هذا الشرط مذهب المحقّقين من الحكماء في مطلق التعريف. قالوا لأن المقصود من التعريف التصور، سواء كان بوجه مساو أو أعمّ أو أخص. و للصناعة في جميعها مدخل، فلا وجه لعدم اعتبارها. نعم يشترط ذلك في المعرفات التامة. قال أبو نصر الفارابي في المدخل الأوسط بعد ذكر الحدود: و ما كان منها أعمّ من المحدود كان ذلك حدّاً ناقصاً...» (شیرازی، ۱۳۸۸: ۸۱، تعلیقه ملاصدرا).

۴. همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، ابن سینا برای بیان نمونه اطناب و تطویل در حد، قرار دادن حد تام جنس قریب (مثلاً جوهر جسم نامی حساس متحرک بالإرادة) به جای اسم و عنوان آن (مثلاً حیوان) را مثال زده است؛ پر واضح است که این نمونه، همان اجمال و تفصیل در حد تام است؛ بنابراین حداقل ارتباط بحث «ایجاز و اطناب در حد» با بحث «اجمال و تفصیل» این است که دومی، یکی از نمونه‌ها و مصادیق «ایجاز و اطناب» است.

نمی‌گوییم که او از تعریف حدی شیء خارج شده است، اما کار او را در طولانی کردن حد ناپسند می‌دانیم (همان).

همان‌طور که قطب‌الدین رازی در محاکمات بیان کرده، برای تبیین این سخن ابن سینا لازم است تا دو مقام را برای «ایجاز و اطناب» یا همان «اجمال و تفصیل» ترسیم کنیم. یکی مقام اجمال و تفصیل در نفس‌الامر یا از حیث معنا و دیگری مقام اجمال و تفصیل در بیان یا از حیث لفظ. در مقام نفس‌الامر و معنا، چنان‌که ابن سینا در ابتدای عبارت فوق اظهار داشته است، حد از مقوم‌های معدودی تشکیل شده است که کم‌شدنی یا زیادشدنی نیستند؛ در این مقام نه ایجاز و اجمال ممکن است و نه اطناب و تفصیل. در سوی دیگر، در مقام بیان و از حیث لفظ که در مبحث «تعریف حدی» همین مقام مد نظر است، حد مشتمل بر مقومات نفس‌الامری را می‌توان به شیوه‌های مختلف بیان کرد؛ چه با الفاظ متعدد و طولانی و گاه خسته‌کننده و ملال‌آور و چه با لفظی کوتاه و موجز و درعین حال پر معنا و پر محتوا به طوری که همه مقومات حد نفس‌الامری را در بر داشته باشد. در این مقام در صورتی که بیان اجمالی بر همه مقومات ذاتی ماهیت با ترتیب نفس‌الامری آنها دلالت کند، اگر چه به دلالت تضمینی، نه تنها ایجاز و اجمال نافی تعریف حدی نیست، بلکه امری پسندیده است. با توجه به همین مقام و با همین معیار است که ابن سینا در پایان عبارت فوق، قرار دادن عمدی یا سهوی و یا از روی نسیان حد جنس به جای نام آن را امری جایز اما ناپسند شمرده است (← طوسی، ۱۳۷۵: ۱۰۰/۱، تعلیقه قطب‌الدین رازی؛ شیرازی، ۱۳۸۸: ۸۷، تعلیقه ملاصدرا). این ضابطه هم در نظام تعریف سینوی و هم در نظام تعریف صدرایی جریان‌پذیر است؛ با این تفاوت که در نظام تعریف سینوی فصل نمی‌تواند متضمن اجناس و فصول پیشین باشد و تمام مقومات ماهیت را بیان کند؛ در نتیجه، در تعریف حدی حتماً باید در کنار اجناس و فصول پیشین قرار گیرد چه به نحو مفصل (حد جنس قریب) و چه به نحو مجمل (نام جنس قریب). بنابراین در نظام تعریف سینوی، تفصیل حد تام نسبت به جنس قریب و فصل اخیر، امر از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر بر شمردن همه مقومات ماهیت است، نه یک شرط پیشینی برای حقیقت تعریف حدی:

«حد» قول دال بر ماهیت شیء است و شکی در آن نیست که همه مقومات شیء را دربر می‌گیرد و به ناچار از جنس و فصل شیء مرکب خواهد بود (ابن سینا، ۱۳۸۱: ۶۱).

در نقطه مقابل در نظام تعریف صدرایی، فصل اخیر متضمن همه اجناس و فصول قبلی است و دلالت تضمینی آن بر همه اجناس و فصول پیشین برای بیان همه مقومات ماهیت کفایت می‌کند. از سوی دیگر در نظام تعریف صدرایی ترکیب جنس و فصل اتحادی است؛ در نتیجه اجناس و فصول پیشین که در فصل اخیر مندمج هستند، از ترتیب خاصی پیروی نمی‌کنند و شرط ترتیب برای آنها ضروری نیست: «ترتیب [مقومات در حد تام] ضروری نیست، چنان‌که توهم شده است، بلکه امری پسندیده است» (ملاصدرا، ۱۳۷۸: ۱۶).

تفاوت دیگر این است که ملاصدرا در مقام تعبیر و از حیث لفظ هم امور ذکر شده در اطنا و تفصیل را به عنوان جزء حد به حساب نمی‌آورد؛ همان‌طور که در بند (۲) بیان شد، از نظر او ذکر اجناس و فصول پیشین در بیان تفصیلی از باب زیادی حد بر محدود است.

با توجه به آن‌چه بیان شد می‌توان دریافت که حدتام بودن فصل اخیر به نحو اجمالی و بسیط در نظام فلسفی صدرالمتألهین، ناقض هیچ‌یک از شروط تعریف حدی نیست و اشکال نخست علامه طباطبایی به صدرالمتألهین وارد نیست؛ نه تفصیل‌یافتگی شرط حد است و نه دلالت تضمینی فصل بر اجناس پیشین نامعتبر است.^۵ علاوه بر آن‌چه بیان شد، این اشکال را می‌توان نسبت به قرار دادن «تفصیل‌یافتگی» در زمره شروط تعریف حدی مطرح کرد که اجمال و تفصیل از جمله امور نسبی و اضافی هستند؛ عبارتی که نسبت به واژه‌ای مفصل محسوب می‌شود، نسبت به عبارت دیگر ممکن است مجمل باشد. منطق‌دانان بر این نکته تأکید کرده‌اند که باید از قرار دادن امور نسبی و اضافی در تعریف اجتناب کرد؛ ازین‌رو، نمی‌توان «تفصیل‌یافتگی» حد تام را در تعریف حقیقت «حد تام» قرار داد و بیان اجمالی مقومات شیء را تعریف حدی آن به حساب نیاورد (← ابن سینا ۱۳۸۱: ۶۳؛ طوسی، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۰۱؛ همان: تعلیقه قطب‌الدین رازی؛ شیرازی، ۱۳۸۸: ۸۸، تعلیقه ملاصدرا).

۲-۳. اشکال دوم: خارج بودن جنس‌ها و فصل‌های پیشین از حقیقت شیء مستلزم انقلاب در ذات و ذاتیات شیء است

بر طبق این اشکال، خارج شدن اجناس و فصول پیشین از حد تام مستلزم انقلاب در ذات جنس و فصل و به دنبال آن انقلاب در ماهیت شیء است؛ با این توضیح که جنس و فصل پیش از عروض فصل اخیر مقوم ذات‌اند، اما پس از عروض فصل اخیر دیگر مقوم ماهیت نیستند و قهراً ذات ماهوی نیز دیگر همان ماهیت پیشین نیست. با توجه به این بیان، علامه طباطبایی دیدگاه صدرالمتألهین را به‌گونه‌ای تأویل می‌کند که این اشکال لازم نیاید:

مقصود ملاصدرا این نیست که عروض فصل اخیر [بر اجناس و فصول سابق] موجب می‌شود تا این اجناس و فصول از آن‌چه بوده‌اند منقلب شوند و دیگر جنس و فصل مقوم ماهیت نباشند؛ زیرا چنین چیزی از امور محال واضح و آشکار است. مقصود ملاصدرا این است که انتزاع جنس‌ها و فصل‌ها از ماده‌ها و صورت‌های پیشین موجب نمی‌شود تا در صورت جدایی صورت اخیر از ماده و صورت‌های پیشین و بقای صورت اخیر به تنهایی، ماده و صورت‌های پیشین باطل شوند [و

۵. ابن سینا در اشارات به‌صراحت بیان کرده است که در مقام تعریف حدی و پاسخ به «ماهو»، دلالت تضمینی همانند دلالت مطابقی معتبر است، برخلاف دلالت التزامی که در مقام تعریف حدی اشیا معتبر نیست «و إذا قلنا: «لفظة كذا تدل على كذا» فإثما نعني به طريق المطابقة أو التضامن، دون طريق الالتزام؛ و كيف والمدلول عليه بطريق الالتزام غير محدود؟! و أيضا لو كان المدلول عليه بطريق الالتزام معتبرا، لكان ما ليس بمقوم صالحا للدلالة على «ما هو»؛ مثل «الضحك» مثلا، فإنه من طريق الالتزام يدل على «الحيوان الناطق»؛ لكن قد اتفق الجميع على أن مثل هذا لا يصلح في جواب «ما هو» (ابن سینا، ۱۳۸۱: ۵۳).

به هیچ نحو در فصل اخیر موجود نباشند؛ زیرا خود صورت اخیر به تنهایی مشتمل بر فعلیت ذات است [و آن اجناس و فصول پیشین را به نحو اعلی و اشرف در بر دارد] (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۳۵/۲، تعلیقه طباطبایی).

بررسی اشکال دوم

در بررسی این اشکال باید به این نکته توجه داشت که مقصود ملاصدرا از خارج بودن اجناس و فصول پیشین از ماهیت شیء، خارج بودن اجناس و فصول حاضر در مرتبه تفصیل است، نه اجناس و فصول مندمج در مرتبه اجمال و بساطت فصل اخیر. ملاصدرا در عبارت زیر به روشنی مقوم بودن اجناس و فصول پیشین را در مرتبه تفصیل انکار می کند و در عین حال مقوم بودن آنها نسبت به ماهیت شیء را در مرتبه اجمال و بساطت فصل اخیر می پذیرد:

وجود جوهری، استحاله ذاتی را می پذیرد و ثابت شد که اجزای حرکت واحد متصل و حدود آنها به نحو بالفعل و ممتاز از یکدیگر موجود نیستند، بلکه همه آنها به وجود واحد موجودند. بنابراین هیچ یک از آن ماهیت‌ها که به ازای آن مراتب وجودی هستند به وجود آن [مرتبه] به نحو تفصیلی موجود نیستند، بلکه وجود اجمالی دارند، آن چنان که اجزای حد چنین هستند (همان: ۱۶۲/۹).

با توجه به این مطلب در پاسخ اشکال دوم علامه طباطبایی می توان چنین گفت: در مرتبه تفصیل که محل بحث ملاصدرا و نقطه تقابل او با دیدگاه جمهور حکما است، خارج بودن اجناس و فصول پیشین از حد تام مستلزم انقلاب در ذات جنس و فصل و به دنبال آن انقلاب در ماهیت شیء نیست؛ زیرا همان طور که در تبیین دیدگاه ملاصدرا بیان شد، این اجناس و فصول در مرتبه تفصیل از همان ابتدا (پیش از تحقق فصل اخیر) معد و زمینه ساز ماهیت شیء بوده اند، نه مقوم؛ در نتیجه هیچ گاه مقوم ماهیت نبوده اند تا خارج دانستن آنها از ماهیت پس از عروض فصل اخیر، مستلزم انقلاب در مقومات ماهیت باشد. در مرتبه اجمال هم، چنان که گذشت، ملاصدرا به مقوم بودن آنها نسبت به ماهیت شیء اذعان دارد و آن را انکار نمی کند؛ منتهی همان طور که در ادامه خواهد آمد، مقوم بودن آنها نسبت به ماهیت، به گونه ای است که مستلزم فعلیت های وجودی متکثر و انضمام آنها به یکدیگر نیست.

درباره تأویل علامه طباطبایی از عبارت ملاصدرا نیز باید به این نکته توجه داشت که ملاصدرا، چنان که گذشت، در موارد متعدد و با صراحت اظهار داشته است که تنها فصل اخیر مقوم ذات است و اجناس و فصول پیشین به عنوان «معدات» و «فروع» خارج از ذات [و ماهیت شیء] قرار دارند. در ادامه خواهد آمد که این دیدگاه ملاصدرا که با تصریحات متعدد او همراه است، مطابق با مبانی فلسفی او از جمله اصالت وجود، وجودی بودن فعل و لامتحصل بودن ماهیت است؛ از این رو این تأویل علامه طباطبایی موجه به نظر نمی رسد.

۳.۳. اشکال سوم: خارج بودن جنس‌ها و فصل‌های پیشین از حقیقت شیء با «لبس بعد از لبس» در حرکت جوهری منافات دارد

اشکال سوم علامه طباطبایی درباره بالقوه یا بالفعل بودن اجناس و فصول پیشین در وجود جمعی فصل اخیر است. او در این اشکال اظهار می‌دارد که دیدگاه ملاصدرا درباره منحصر کردن حد تام به فصل اخیر مبتنی بر حرکت جوهری است، اما با تحقیقات او درباره حرکت جوهری در مباحث «قوه و فعل» منافات دارد. در حرکت جوهری اشتدادی، عروض صورت‌های متوالی بر مواد پیشین و مقوم بودن آنها نسبت به موادشان به نحو «لبس بعد از لبس» است، نه «خلع و لبس»؛ یعنی با عروض صورت بعدی، صورت قبلی از بین نمی‌رود و همچنان باقی است. در این نوع عروض، هر فعلیت نسبت به فعلیت پیشین صورت است و در عین حال نسبت به صورت لاحق ماده است؛ بدین ترتیب، فعلیت‌های متعدد بر فعلیت خود باقی و قوام‌بخش ذات شیء هستند، نه این‌که با عروض فصل اخیر از بین بروند یا خارج از ذات شیء قرار گیرند. این در حالی است که ملاصدرا اظهار داشته است که تنها مقوم شیء صورت و فصل اخیر است و سایر صورت‌ها و فصول به منزله فروع و قوا و شرایط حدوث شیء‌اند و خارج از حقیقت شیء قرار دارند (همان: ۲۶۸/۲). در بیان علامه طباطبایی فعلیت‌های متعدد اجناس و فصول پیشین در ضمن فصل موجودند و در ذات شیء نیز دخیل‌اند، البته در طول یکدیگر قرار دارند و نمی‌توان این اشکال را درباره آنها مطرح کرد که فعلیت‌های متعدد یکدیگر را نفی می‌کنند و از هم ابراء دارند؛ زیرا این مطلب درباره فعلیت‌های عرضی صادق است، نه فعلیت‌های طولی (همان: ۲۴۸، تعلیقه طباطبایی).

بررسی اشکال سوم

برداشت علامه طباطبایی از دیدگاه ملاصدرا این است که اجناس و فصول پیشین در ضمن فصل بالفعل نیستند (بالقوه هستند) و به همین دلیل ملاصدرا آنها را در مقام تحقق و وجود، خارج از فصل اخیر و ذات شیء به حساب آورده است. علامه طباطبایی در اشکال خود تلاش کرده است تا در نقطه مقابل برداشت خود از دیدگاه ملاصدرا این مطلب را تبیین کند که چگونه اجناس و فصول پیشین می‌توانند به نحو بالفعل و متعدد در رابطه طولی نسبت به یکدیگر، در ضمن فصل موجود باشند و ذات شیء را قوام بخشند. به اعتقاد نگارنده اشکال سوم علامه طباطبایی نیز همانند دو اشکال پیشین او بر ملاصدرا وارد نیست و می‌توان ملاحظات زیر را درباره آن مطرح کرد:

۱. برداشت علامه طباطبایی از دیدگاه ملاصدرا درباره «بالقوه بودن» یا «بالفعل نبودن» اجناس و فصول پیشین در ضمن فصل اخیر صحیح نیست و نمی‌توان صدرا المتألهین را به داشتن چنین نگرشی متهم کرد. همان‌طور که در مباحث پیشین بیان شد، ملاصدرا دو مرتبه را برای اجناس و فصول پیشین در نظر می‌گیرد. در مرتبه تفصیلی وجود آنها وجود بالفعل متعدد و مغایر با وجود فصل اخیر است، از همین رو ملاصدرا از آنها به لوازم خارجی فصل اخیر تعبیر کرده است. در این مرتبه

این فعلیت‌های متعدد و متغایر، خارج از فصل اخیر و نیز خارج از ذات و حقیقت شیء‌اند. اما در مرتبه اجمال فصل اخیر که کلام علامه طباطبایی نیز ناظر به همین مرتبه است، اجناس و فصول پیشین وجودهای بالفعل متعدد و تفصیل یافته ندارند، بلکه به عنوان امور «لامتحصل»، ذیل فعلیت فصل اخیر حضور دارند و به وجود جمعی واحد موجودند:

... هنگامی که مثلاً به معنای حیوان معنای ناطق ضمیمه شود، از این جهت ناطق (فصل) به حیوان (جنس) ضمیمه می‌شود که در [مقام] مفهوم معنای دیگری است، لکن [حیوان] در وجودش در این نحو از وجود که تعیین بخش است گنجانده شده و مندمج است؛ زیرا وجود ناطق که همان صورت انسانی است، همان وجود حیوان - از این جهت که حیوان مطلق است - نیز هست؛ تنها از حیث تعیین و ابهام و فعل و قوه و کمال و نقص غیر از وجود حیوان است، نه اینکه در وجود یکی غیر از دیگری است، به طوری که حیوانیت وجودی برای خود و ناطقیت وجود دیگری داشته باشد، سپس با یکدیگر جمع شوند و از طریق انضمام و ترکیب به وجود انسان تبدیل شوند. این مطلب درباره همه فصل‌ها به همین صورت است (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۹۴۷/۲).

ملاصدرا در این عبارت به روشنی بیان کرده است که تمام جنس‌ها و فصل‌های پیشین در وجود صورت و فصل اخیر حضور دارند و در آن مندمج‌اند، بنابراین، برخلاف برداشت علامه طباطبایی، ملاصدرا بر این باور است که اجناس و فصول پیشین با آمدن فصل اخیر از بین نمی‌روند. با توجه به همین مطلب می‌توان دریافت که «لبس بعد لبس» نیز درباره حضور اجناس و فصول پیشین در مرتبه اجمال فصل صادق است و این برداشت علامه طباطبایی که «دیدگاه ملاصدرا برخلاف مشی او در حرکت جوهری و لبس بعد از لبس است» تمام نیست. توضیح این مطلب که چگونه در اندیشه صدرا «لبس بعد از لبس» بدون تعدد فعلیت‌های وجودی قابل تبیین است، در ملاحظه بعد خواهد آمد.

۲. بیان علامه طباطبایی و به تبع ایشان مصباح در تبیین «لبس بعد از لبس» به نحو فعلیت‌های وجودی متعدد و طولی، با صرف نظر از برداشت نادرست آنها از دیدگاه ملاصدرا، فی نفسه نادرست است؛ زیرا همان‌طور که در تبیین دیدگاه ملاصدرا اشاره شد، فعلیت‌های متعدد و انضمامی هرگز به وحدت حقیقی نمی‌انجامند و برای تشکیل امر واحد حقیقی، ضرورتاً باید اجزای مرکب به وجود واحد موجود شوند و به فعلیت واحد تحصیل یابند. فعلیت‌های متعدد، چنان‌که علامه طباطبایی و مصباح به آن معتقد هستند، حتی اگر با یکدیگر رابطه طولی داشته باشند، به ترکیب انضمامی و در نهایت به کثرت حقیقی و وحدت غیر حقیقی می‌انجامد؛ زیرا این فعلیت‌ها موجودات کثیر مرتبط به یکدیگرند، نه موجود واحد حقیقی:

عجیب است که آنها (جمهور حکما) [که معتقد به فعلیت‌ها و مقوم‌های طولی هستند] با غفلت از این تحقیق چگونه حکم می‌کنند که هر یک از اجسام مرکب طبیعی «وحدت طبیعی» دارد! آیا این حکم معنایی جز این دارد که طبیعت هر یک از آنها واحد است و آن همان چیزی است که شیء طبیعی به وسیله آن بالفعل است، به طوری که اگر همه صورت‌ها و قوای همراه آن زایل شوند، آن شیء به حسب حقیقت کماکان همان شیء است؟ (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۵۰/۲).

چگونه می‌توان معانی اشیایی که وجودهای متعدد دارند را، به هر نحو هم که آنها را اعتبار کرده باشیم، بر یکدیگر حمل کرد؟ مثلاً آسمان بر زمین و همچنین بر امری که مرکب از آسمان و زمین است حمل نمی‌شود، چه به نحو «لابشرط» لحاظ شود و چه این‌گونه لحاظ نشود. [همچنین] صرف نیازمندی بعضی از اجزای [مرکب] به بعضی دیگر، چنان‌که بیشتر فیلسوفان پنداشته‌اند، برای صحت حمل [یکی بر دیگری] کافی نیست، وگرنه لازم می‌آید حمل^۶ هر معلولی بر علتش جایز باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۹۱۰/۲-۹۱۱).

بنابراین، برای رسیدن به وحدت حقیقی و ترکیب اتحادی، تنها یک فعلیت (یعنی فعلیت فصل اخیر) باید وجود داشته باشد؛ در این صورت، سایر اجناس و فصول پیشین حیثیت‌های «لامتحصل» این فعلیت واحد هستند و خود فعلیت دیگری ندارد، در عین حال معدوم نیز نیستند و در متن وجودی فصل اخیر مندمج و مستهلک‌اند.^۷

ملاصدرا در موارد پرشماری برای اشاره به این حیثیت‌های لامتحصل که در متن وجود اجمالی مندمج‌اند، اصطلاح وجود و موجود را به کار نمی‌برد؛ چرا که غالباً این اصطلاح نزد ملاصدرا به وجودات تفصیلی و متمایز از یکدیگر اختصاص دارد؛^۸ در عوض او اصطلاح «ظهور» و «تجلی» را از عرفا وام می‌گیرد و از آنها برای اشاره به این حیثیت‌ها استفاده می‌کند. این دو اصطلاح جدید در نظام فلسفی ملاصدرا به امری اشاره دارد که معدوم نیست، اما وجود تفصیلی و جداگانه نیز ندارد و در درون وجود دیگر به وجودی جمعی مندمج شده است:

فرق است میان این‌که وجود مظهر و مجلای ماهیتی از ماهیات باشد، و بین این‌که وجود آن‌ها به حساب آید؛ زیرا وجود هر ماهیت، همان وجودی است که مختص آن ماهیت است و آن را [در مقام تحقق] از سایر ماهیات، متمایز می‌کند؛ همان‌طور که در مثال انسان بیان شد که صورت

۶. مقصود از این حمل، «حمل هوهو» است، نه «حمل حقیقت و رقیقت».

۷. صدرالمآلهین با بیان برخی مثال‌ها، حیثیت لامتحصل را توضیح داده است. یک نمونه برای نشان دادن حیثیت لامتحصل، درجات نامتناهی سیاهی است که در یک حرکت متصل کیفی مستهلک‌اند؛ هنگامی که این حرکت اشتدادی در کیف به درجه کمال رسید، آن درجه کامل، امر متحصل و سایر مراتب ضعیف‌تر، حیث لامتحصل هستند که در امر متحصل، مستهلک‌اند. نمونه دیگر، صورت انسانی است که در آن ماهیات و معانی مختلف جمادی و نباتی و حیوانی نهفته است، اما این معانی و ماهیات، به نحو امر لامتحصل در صورت انسانی مستهلک‌اند و به همین دلیل، متناسب با صورت انسانی، اثر جمادیت و نمو و حس و حرکت ارادی از آن‌ها برمی‌خیزد، اما همین معانی هنگامی که به نحو متحصل در گیاهان و سایر حیوانات محقق می‌شوند، اثر گیاهی و حیوانی دارند (← ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۶/۲۷۲-۲۷۳).

۸. «يجب أن يعلم أن الأشياء الكثيرة قد تكون موجودة بوجود واحد على وجه بسيط وقد توجد بوجودات متعددة متكررة حسب تكررها بحسب المفهوم المحصل النوعي وإذا قيل كذا موجود في الخارج أوفي الذهن أريد به الوجود التفصيلي لأنه الوجود الذي يخصص تلك الماهية ولا يتحد معها فيه غيرها. فإذا قيل وجود الفرس أريد به الوجود الذي يكون الفرس به بالفعل فرسا متميزا عن الإنسان والفيل والبقر وغيرها؛ فأما الوجود البسيط الإجمالي الذي فرض أنه يصدق عليه مفهومات هذه الأنواع كلها متحدة بعضها مع بعض في ذلك الوجود مع تغايرها في المفهوم فذلك الوجود غير منسوب إلى شيء من تلك المعاني والحقائق بأنه وجود له» (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱۸۶/۶ و ← همان: ۲۶۷).

انسانی در عین حال که وجود واحد است، مشتمل بر ماهیت انواع متعدد است، بدون این که آن ماهیات، به این وجود - آن طور که در خارج موجود است - متصف شوند؛ بلکه این وجود [صرفاً] مظهر (محل ظهور) آن ماهیات و مجلای (محل تجلی) احکام آن‌ها است ... (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۲۷۲/۶).

او در پاره‌ای موارد نیز اصطلاح «ثبوت» و «شئیت ثبوتی» را در مقابل «وجود» و «شئیت وجودی» برای اشاره به امور لامتحصل از جمله ماهیت به کار برده است: «بدان که شئیت ممکن بر دو وجه است: شئیت وجود و شئیت ماهیت که عرفاً از آن به ثبوت تعبیر می‌کنند» (همان: ۳۴۷/۲-۳۴۸).

با توجه به این مطلب می‌توان چنین گفت که ملاصدرا در برابر فعلیت‌های موجود متعدد و طولی، فعلیت وجودی فصل اخیر و فعلیت‌هایی متعدد ثبوتی مندمج در آن را مطرح می‌کند. او پس از یکسان دانستن نسبت امور متعدد مندمج در فصل انسان با معلومات متعدد مندمج در صقع ربوبی تعبیر «ثبوت بالفعل» را درباره آنها به کار می‌برد:

بنابراین ... وجود مختص به شیء، غیر از وجودی است که شیء در آن ظاهر می‌شود یا بر آن صدق می‌کند ... شامل شدن حقیقت انسانی (یعنی فصل اخیر) بر بسیاری از ماهیات چنین حالتی دارد. این [حضور شیء لامتحصل به نحو اندماج و ظهور در مقابل موجود بودن آنها] از این باب نیست که شیء به نحو بالقوه موجود باشد، چنان که توهم شده است؛ زیرا آن معانی به نحو اعلی و اتم از «وجود خاص» شان به نحو بالفعل «ثابت» هستند، در حالی که معنای بالقوه بودن شیء این است که نه به وسیله «وجود خاص» اش موجود باشد و نه به وسیله چیزی که تمامیت و کمال بالفعل آن است ... همچنین است حال معلومات الهی در این که به وسیله وجود الهی احدى بالفعل «ثابت» هستند، نه بالقوه ... در اینجا امر بالقوه‌ای نیست، و اگر هم لفظ «قوه» در این مقام استعمال شود مقصود «قوه» در باب امکان و استعداد، چه قریب و چه بعید، نیست؛ بلکه مقصود از بالقوه بودن آن امور [لامتحصل و اندماجی] این است که آنها به وسیله «وجود خاص» شان موجود نیستند، بلکه «وجود جمعی» دارند که همان وجود مبدأ و [وجود] تمام یافته آنها است. این دیدگاه مستلزم «ثبوت معدومات» و انفکاک شئیت از وجود نیست؛ زیرا این دو محذور عبارتند از انفکاک این امور از وجود خاص شان و نیز انفکاک از مبدأ و [وجود] تمام یافته آنها (همان: ۲۷۳/۶).

ملاصدرا در این عبارت کلیدی علاوه بر این که «فعلیت ثبوتی» را که مستلزم تکثر وجود نیست، در برابر «فعلیت وجودی» تکثر آفرین قرار می‌دهد، به اصطلاح مهم دیگری اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد منشأ برداشت نادرست علامه طباطبایی از دیدگاه ملاصدرا است. او در این عبارت اصطلاح «بالقوه» را برای اشاره به امور مندمج در وجود جمعی مطرح کرده است که امری متفاوت از اصطلاح «قوه» مطرح شده در مباحث قوه و فعل است.^۹ بر این اساس، اعتقاد ملاصدرا به فعلیت واحد (یعنی

۹. ملاصدرا در موارد متعدد به این اصطلاح جدید از «قوه» اشاره کرده و آن را توضیح داده است: «فجمع هذه المعاني موجودة بالفعل لا بالقوة بوجود واحد [...] و معنى كون هذه المعاني بالقوة إنما هو باعتبار وجوداتها التفصيلية عند الافتراق كما يقال السواد الشديد فيه بالقوة أمثال السواد الضعيف أو في المتصل الواحد الكبير أمثال الصغير بالقوة ولا يمكن لأحد أن يقول ليس هذا

فصل اخیر) و فعلی ندانستن اجناس و فصول پیشین، به این معنا نیست که اجناس و فصول پیشین در ضمن فصل اخیر «بالقوه» به اصطلاح مباحث «قوه و فعل» هستند؛ بلکه به این معنا است که آنها وجود بالفعل متعدد و وجود خاص ندارند؛ آنها از «فعلیت ثبوتی» در مقابل «فعلیت وجودی» فصل اخیر بهره‌مندند و هیچ‌گونه تکثر وجودی را که منافی وحدت حقیقی اتحادی است، به همراه ندارند. ملاصدرا از یک طرف تنها فعلیت شیء را فعلیت فصل اخیر دانسته است و از طرف دیگر اجناس و فصول پیشین را خارج از ذات و ماهیت به حساب آورده است. به نظر می‌رسد که این دو مطلب به ضمیمه عبارت‌هایی از ملاصدرا که وجود کمالات پیشین در فصل اخیر را با وصف «بالقوه» توصیف کرده است، زمینه را فراهم کرده است تا علامه طباطبایی این برداشت اشتباه را از دیدگاه ملاصدرا داشته باشد که او معتقد به فعلیت اجناس و فصول پیشین در ضمن فصل نیست و برخلاف نظریه لبس بعد از لبس در حرکت جوهری مشی کرده است.

۴. دو موضع متفاوت مصباح یزدی و جوادی آملی درباره دیدگاه علامه طباطبایی

مصباح یزدی و جوادی آملی، دو شارح مطرح دیدگاه علامه طباطبایی، انتقاد علامه به دیدگاه صدرالمتألهین را تبیین و بررسی کرده‌اند. در این بررسی، مصباح یزدی جانب علامه طباطبایی را گرفته و آن را شرح و بسط داده است؛ در نقطه مقابل، جوادی آملی به انتقاد علامه پاسخ داده و از ملاصدرا طرفداری کرده است. مصباح یزدی به تبع علامه طباطبایی بر این نکته تأکید می‌کند که در کثرت طولی که از ترکیب چند شیء، شیء واحد جدید با اثری جدید پدید می‌آید، فعلیت‌های مختلف و متکثر در طول یکدیگر موجودند و همه آنها در تقویم شیء نقش آفرینی می‌کنند. در نقطه مقابل، جوادی آملی دیدگاه علامه طباطبایی درباره مفهوم‌های بالفعل و متعدد طولی را به دیدگاه حکمای مشاء نزدیک می‌داند و بر این باور است که با پدید آمدن صورت جدید، صورت‌های پیشین از بین می‌روند و دیگر فعلیت ندارند.

مصباح یزدی همانند علامه طباطبایی این دیدگاه را به ملاصدرا نسبت می‌دهد که اجناس و فصول پیشین در فصل اخیر فعلیت خود را از دست می‌دهند و دیگر فعلیت ندارند. آنگاه با تمسک

الحيوان جسماً بالفعل بل له أن يقول ليس جسماً محضاً بالفعل وكذا لا يمكن له أن يقول ليس هو حساساً بالفعل، بل له أن يقول ليس حساساً محضاً فكذلك الإنسان يوجد فيه بالفعل جميع المعاني الموجودة في ماهية الحيوان المطلق» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ۲۹۳/۵). «و اعلم أيضاً أن القوى النباتية الموجودة في النبات مخالفة بالماهية والنوعية للقوى النباتية الموجودة في الحيوان وهي في الموضوعين ليس بعرض كما توهم بل جوهر؛ أما في النبات فبالفعل وأما في الحيوان فبالقوة ومعنى القوة هاهنا غير ما يصحبه الإمكان الاستعدادي بل هذه القوة كما يقال في المعقولات بالقياس إلى العقل البسيط إنها فيه بالقوة الفعلية الإجمالية وهي كائنة عن العقل البسيط تكون الفعل عن الفاعل لا تكون الشيء عن القابل المستعد له» (همان: ۵۲/۸).

به رابطه نفس و بدن، به عنوان نمونه کامل رابطه اجناس و فصول پیشین با فصل اخیر، دیدگاه صدرالمتألهین را نقد می‌کند:

ادعای ملاصدرا در اینجا این است که چون معیار وحدت طبیعی اشیای مرکب، صورت اخیر آنها است، بقیه صور در تقویم مرکب نقش ندارند و به منزله شتون و فروع آن صورت اخیرند و در واقع فعلیت خود را از دست داده‌اند؛ مثلاً در نبات غیر از نفس نباتی هیچ چیز فعلیت ندارد. این ادعا قابل دفاع نیست. اگر در موجودی مانند انسان، فقط نفس انسانی فعلیت داشته باشد و بقیه صور فاقد فعلیت باشند، با جدایی نفس از بدن، بدن چگونه بالفعل می‌ماند؟ ... اگر آن چه منشأ بروز آثار گوناگون در انسان است، فقط نفس انسانی است، چگونه با وجود جدایی آن از بدن، بخشی از این آثار [یعنی آثار نباتی مانند رشد ناخن‌ها] همچنان ادامه می‌یابد؟ افزون بر این، خود جدایی نفس از بدن بدین معنا است که بدن نیز فعلیت دارد. جدایی نفس از بدن مستلزم آن است که هم نفس و هم بدن، هر دو، در وجود انسان فعلیت داشته باشند [...] (مصباح یزدی، ۱۴۰۰: ۶۸۳-۶۸۴).

با توجه به مطالبی که در بررسی انتقاد سوم علامه طباطبایی بیان شد، این نکته روشن می‌شود که برداشت مصباح یزدی، همانند برداشت علامه طباطبایی، از دیدگاه ملاصدرا صحیح نیست و نمی‌توان قول به عدم فعلیت اجناس و فصول پیشین در ضمن فصل اخیر را به صدرالمتألهین نسبت داد. علاوه بر این، اشکال نقضی مصباح یزدی بر صدرالمتألهین نیز وارد نیست؛ صدرها به این اشکال توجه داشته و به آن پاسخ داده است. اشکال نقضی مصباح یزدی در واقع بیانی دیگر از دیدگاهی است که ملاصدرا از سهروردی درباره فعلیت‌های متعدد مقوم‌های ماهیت نقل کرده و سپس آن را نقد کرده است. برطبق نقل ملاصدرا، سهروردی معتقد است در امور مرکب جنس و فصل فعلیت‌های متعدد دارند و هر کدام به وسیله جعلی جداگانه موجودند. استدلال او بر این مدعا چنین است: هنگامی که درخت قطع شود یا حیوان بمیرد فصل آنها، یعنی «نامی» و «حساس»، زایل می‌شود و جنس آنها، که همان جسم است، باقی می‌ماند. مصباح یزدی نیز با استفاده از مثال باقی ماندن نامی پس از زوال ناطقیت دیدگاه صدرالمتألهین را نقض کرده و بر تعدد فعلیت‌های اجناس پیشین (نامی) در ضمن فصل اخیر تأکید کرده است. نقد ملاصدرا به این سخن سهروردی و به تبع پاسخ او به اشکال نقضی مصباح یزدی چنین است: جسم به معنایی که جنس است با جسم به معنایی که ماده است تفاوت دارد. در ترکیب اتحادی، معنای جنسی چون مبهم است با هر فصلی متحد می‌شود؛ ازین رو، می‌تواند با عوض شدن فصل، دگرگون شود. آنچه که پس از قطع درخت و مرگ حیوان باقی است، جسم به معنای ماده یا نوع تام است که در معنای جسمیت به تمامیت رسیده و دیگر قابلیت دریافت کمال طولی بعد را ندارد. بر همین اساس، «نامی بودن» زمانی که در ضمن ناطق بودن مندمج است، وجود مبهم و اندماجی دارد و به عنوان جنس انسان با فصل او ترکیب اتحادی دارد؛ اما پس از به‌تجرد رسیدن فصل انسان، همان «نامی بودن» دیگر جنس انسان نیست و در ضمن فصل دیگر به نمو خود ادامه می‌دهد. بر این اساس، رشد ناخن‌ها پس از مفارقت نفس از بدن مادی

نشان‌دهنده فعلیت جداگانه آنها در ضمن فصل انسان (ناطق) نیست؛ بلکه ناشی از این است که معنای «نامی بودن» پس از مندمج بودن در ضمن فصل انسان، وجود خاص پیدا کرده و به عنوان نوع کامل منشأ اثر رشد و نمو است (← ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۸۱۲/۲-۸۱۳).

در نقطه مقابل مصباح یزدی، جوادی آملی دیدگاه علامه طباطبایی درباره مقوم‌های بالفعل و متعدد طولی را صحیح نمی‌داند و بر این باور است که این دیدگاه به دیدگاه حکمای مشاء نزدیک است، نه به دیدگاه حکمت متعالیه بر اساس حرکت جوهری. برداشت جوادی آملی نیز همانند علامه طباطبایی و مصباح یزدی از دیدگاه ملاصدرا این است که با پدید آمدن صورت جدید، صورت‌های پیشین از بین می‌روند و دیگر فعلیت ندارند؛ اما برخلاف علامه طباطبایی و مصباح یزدی این دیدگاه را می‌پذیرد و از آن دفاع می‌کند. از نظر جوادی آملی، آن‌چه موجب اشتباه علامه طباطبایی و تأویل نادرست او از سخن ملاصدرا شده است، تعبیر مسامحه‌آمیز «لبس بعد از لبس» برای بیان حقیقت حرکت جوهری است که بر حضور و فعلیت صورت‌های پیشین ذیل صورت اخیر دلالت دارد:

در مباحث علم النفس برخی بر این پندار هستند که انسان دارای نفوس مختلف نباتی، حیوانی و انسانی است، و حکمای مشاء نفس را دارای قوای مختلف می‌دانستند و حقیقت آن را همان مرتبه تجرد معرفتی می‌کردند، ولیکن در حکمت متعالیه و بر مبنای حرکت جوهری، نفس به وحدت خود همه قوا را داراست و این بدان معنا نیست که دیگر قوا در نفس انسانی مندک و فانی هستند؛ اندکاک صور قبلی در صورت اخیر، آن چنان که در تعبیر سیدنا الاستاد علامه طباطبایی (رحمه الله) آمده است، حکایت از وجود صور قبلی و تحت الشعاع قرار گرفتن این صور نسبت به کمال برتر صورت اخیر می‌کند آن چنان که نور ستارگان در روز فانی و مندک در نور خورشید است. بر مبنای حرکت جوهری با آمدن صورت جوهر، صور سابق رخت برمی‌بندند و صورت واحد جدید پدید می‌آید، نه آن که صور قبلی بالفعل موجود باشند لیکن در پناه صورت جدید مندک و مستهلک به حساب آیند. تعبیر «لبس بعد از لبس» برای حرکت جوهری که در برابر «خلع و لبس» است، یک تعبیر کامل نیست و پیام حرکت جوهری فراتر از این مقدار است. لبس بعد از لبس حکایت از این می‌کند که صورت جدیدی که قوی‌تر از صورت سابق است حضور به هم رسانیده و صورت پیشین را پوشش می‌دهد، ولیکن پیام حرکت جوهری این است که صورت قبلی متحول و دگرگون می‌شود و صورت جدیدی پدید می‌آید و حد نوینی از این صورت جدید انتزاع می‌شود... صورت جدید که می‌آید، هیچ‌یک از اجناس و فصول سابق باقی نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۶: ۲۲۳/۲-۲۲۴).

با توجه به این عبارت، جوادی آملی معتقد است اگر از به‌کار بردن تعبیر مسامحه‌آمیز «لبس بعد از لبس» اجتناب کنیم و به لوازم حرکت جوهری ملتزم باشیم، این مطلب را تصدیق خواهیم کرد که با آمدن فصل اخیر، سایر اجناس و فصول پیشین دیگر باقی نیستند تا بتوانند قوام‌بخش ماهیت شیء باشند.

برداشت جوادی آملی نیز از دیدگاه ملاصدرا صحیح نیست و همان‌طور که در پاسخ به انتقادهای علامه طباطبایی به تفصیل بیان کردیم، ملاصدرا به حضور همه اجناس و فصول پیشین در مرتبه اجمال فصل اخیر باور دارد. علاوه بر این، مطلبی هم که جوادی آملی در پاسخ به اشکال علامه

طباطبایی و دفاع از ملاصدرا بیان کرد نیز فی نفسه صحیح نیست. اگرچه خود ملاصدرا تعبیر «لبس بعد از لبس» را برای اشاره به حرکت جوهری به کار نبرده است، اما معنا و مفهوم این واژه به خوبی بر نظریه حرکت اشتدادی جوهری تطبیق پذیر است. «لبس بعد از لبس» در حرکت جوهری، همان حضور و اندماج معانی و کمالات مراتب پیشین در مرتبه اخیر وجود سیال است، به طوری که اصل آن معانی و کمالات به نحو بساطت و اجمال حضور داشته، تنها نحوه وجود آنها تغییر کرده است. با این توصیف، تبدیل و تبدل در حرکت جوهری منافاتی با «لبس بعد از لبس» ندارد و برخلاف برداشت جوادی آملی اجناس و فصول پیشین پس از تبدیل شدن وجود اشتدادی به فصل اخیر، از بین نمی‌روند. صدرالمتألهین نیز هیچ‌گاه حضور معانی اجناس و فصول پیشین را در مرتبه اجمال فصل اخیر به نحو ترکیب اتحادی انکار نکرده است، بلکه بر آن تأکید کرده است.

۵. نتیجه

ملاصدرا بر اساس نظریه اصالت وجود و فروع برآمده از آن به این باور رسید که حد حقیقی ماهیت صرفاً فصل اخیر آن است و هر یک از اجناس و فصول پیشین به نحو تفصیلی با فعلیت‌های متعدد، آن گونه که جمهور حکما در ترکیب انضمامی ترسیم کرده‌اند، مقوم شیء نیستند و خارج از حقیقت آن قرار دارند؛ در نتیجه، ذکر اجناس و فصول پیشین در تعریف حدی از باب زیادی حد بر محدود است. علامه طباطبایی دیدگاه صدرالمتألهین را نپذیرفت و سه اشکال را نسبت به آن مطرح کرد. در بررسی این اشکالات روشن شد که هیچ‌یک از این سه اشکال وارد نیست و مقصود ملاصدرا از خارج بودن اجناس و فصول پیشین از ماهیت شیء، خارج بودن اجناس و فصول حاضر در مرتبه تفصیل و به نحو فعلیت‌های وجودی متکثر است، نه اجناس و فصول مندمج در مرتبه اجمال و بساطت فصل اخیر، به نحو فعلیت ثبوتی و اندماجی. در نتیجه، دیدگاه ملاصدرا درباره منحصر بودن تعریف حدی اشیا به تعریف از طریق فصل اخیر، دیدگاهی قابل دفاع و ایمن از اشکالات علامه طباطبایی و برخی شارحان او است.

منابع

- ابن سینا (۱۳۸۱)، الإشارات والتنبيهات، تحقیق مجتبی زارعی، قم، بوستان کتاب.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۶)، ریح مختوم (شرح جلد دوم اسفار)، قم، اسراء.
- شیرازی، قطب‌الدین (۱۳۸۸)، شرح حکمة الإشراف؛ به انضمام تعلیقات صدرالمتألهین، تحقیق سیدمحمد موسوی، ج ۱، تهران، حکمت.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵)، شرح الإشارات والتنبيهات مع المحاکمات، ج ۱، قم، نشرالبلاغه.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۴۰۰)، شرح جلد دوم الأسفار الأربعة (جزء دوم)، تدوین و نگارش یارعلی کرد فیروزجایی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ملاصدرا (۱۳۷۸)، التنقیح فی المنطق، تصحیح و تحقیق غلام‌رضا یاسی‌پور، مقدمه احد فرامرز قراملکی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

- _____ (۱۹۸۱)، *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، ج ۲، ۵ و ۶، چاپ سوم، بيروت، داراحياء التراث العربی.
- _____ (۱۳۷۸)، سه رساله فلسفی (متشابهات القرآن - المسائل القدسية - اجوبة المسائل)، با مقدمه، تعليق و تصحيح سيد جلال الدين آشتياني، قم، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم.
- _____ (۱۳۸۲)، شرح و تعليقه صدرالمتهلين بر الهيئات شفا، تصحيح تحقيق و مقدمه نجفقلی حبيبي، ج ۱ و ۲، تهران، بنياد حکمت اسلامي صدر.
- _____ (۱۳۵۴)، المبدأ والمعاد، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ايران.

References

- Avicenna. 2002. *al-Ishārāt wa al-tanbīhāt*. ed. Mujtabā Zāri'ī. Qom. the Center of Publication of the Office of Islamic Propagation of the Islamic Seminary of Qom. (In Persian)
- Javādī Āmulī. 'Abd Allāh. 2017. *Raḥīq-i makhtūm: Sharḥ-i Hikmat-i muta'āliyah*, Volume 2, Qum. Isrā publications. (In Persian)
- Misbāḥ Yazdī. Mohammad Taqī. 1400. Commentary on the second volume of *al-'aṣfār al-arba'ah* Volume 2. ed. Yar Ali Kurd Firouzjaei. Qom, Imam Khomeini Educational and Research Institute. (In Persian)
- Mullā Ṣadrā. 1981. *al-Hikma al-Muta'āliyah fi al-'aṣfār al-'aqliyyah al-arba'ah*. Volumes 2. 5. 6. Beirut. Dar al-'iḥya' al-Turāth al-'Arabī. (In Persian)
- Mullā Ṣadrā. 1999. *Si Risāli-yi Fālsāfi: Mutashābehāt al-qurān, al-masā'il al-qudsiyya, Ajvebat al-masā'il*. ed. S. J. Āshtiyānī. Qom. the center of publication of the office of Islamic propagation of the Islamic seminary of Qom. (In Persian)
- Mullā Ṣadrā. 2003. *Sharḥ wa Ta'līqa Ṣadr al-Mmuta'allihīn bar Ilāhiyyat-i Shifā*. ed. N. Habībī. Volumes 1. 2, Tehran: Ṣadrā Islamic Philosophy Institut. (In Persian)
- Mullā Ṣadrā. 1999. *al-Tanqīḥ fi al-manṭiq*. ed. Gh. Yasipour, A. Faramarz Gharamaleki. Tehran. Ṣadrā Islamic Philosophy Institut. (In Persian)
- Mullā Ṣadrā. 1975. *al-mabda' wa al-ma'ād*. Tehran. Iranian Institute of Philosophy. (In Persian)
- Shīrāzī, Quṭb al-Dīn. 2009. *Sharḥ-i hikmat al-ishrāq bi inḍimām-i ta'līqāt-i Ṣadr al-muta'allihīn*, ed. S. M. Musawī. Volume 1, Tehran. Hikmat publications. (In Persian)
- Ṭusī, Naṣīr al-Dīn. 1996. *Sharḥ al-'ishārāt wa al-tanbīhāt*, Volume 1. Qom. Balāqat publications. (In Persian)